

بررسی بلاغی و ادبی اشعار مثنوی مولوی با تأکید بر رویکردهای نوین

مختار اندرخور، سیاوش نریمان، محمد هادی خالق زاده

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران

۲- استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران

۳- دانشیار زبان و ادبیات فارسی، واحد یاسوج، دانشگاه آزاد اسلامی، یاسوج، ایران



MD91-02-2026.0078
MNR-79-2-86F49B

معنوی مولوی نه تنها یکی از مهمترین متون عرفانی ادب فارسی، بلکه اثری بی‌نظیر از حیث ساختارهای بلاغی و ادبی است. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر منابع معتبر، به بررسی ابعاد گوناگون بلاغت در مثنوی پرداخته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که بلاغت در مثنوی فراتر از کاربرد سنتی صنایع ادبی است و عناصری چون انسجام بلاغی، کارکرد تمثیل، تشبیهات طنزآمیز و اشارات عرفانی در شکل‌دهی به ساختار منسجم این اثر نقش اساسی دارند. همچنین نتایج تحقیق بیانگر آن است که مولوی با بهره‌گیری از زبانی همدلانه و فرازبانی، توانسته است مفاهیم عمیق عرفانی را در قالبی ادبی و تأثیرگذار به مخاطب منتقل کند. بررسی‌ها حاکی از آن است که مثنوی برخلاف تصور برخی پژوهشگران غربی که آن را فاقد ساختار می‌دانند، دارای نظامی پیچیده و هدفمند است که ریشه در نگاه کل‌نگر مولوی به نظام هستی دارد.

واژگان کلیدی: مثنوی معنوی، بلاغت، تمثیل، تشبیه، انسجام بلاغی، زبان عرفانی، ساختار روایی.

۱. مقدمه

مثنوی معنوی جلال‌الدین محمد بلخی (مولوی) بی‌گمان یکی از برجسته‌ترین آثار ادب عرفانی فارسی و جهان به شمار می‌رود. این اثر عظیم که در شش دفتر و بیش از ۲۵ هزار بیت سروده شده است، نه تنها از حیث محتوای عرفانی، بلکه از نظر ساختارهای بلاغی و ادبی، اثری شگرف و شایان تأمل است. آنچه مثنوی را از سایر متون تعلیمی-عرفانی متمایز می‌سازد، شیوه‌های بدیع و متنوعی است که مولوی برای انتقال مفاهیم عمیق معنوی به کار گرفته است. پیچیدگی زبان عرفانی و دشواری انتقال تجربه‌های شهودی، عارفان را بر آن داشته تا از شگردهای بلاغی گوناگونی برای بیان مقصود خویش بهره گیرند و مولوی در این میان، با خلاقیتی کم‌نظیر، از تمامی ظرفیت‌های زبان فارسی برای آفرینش اثری جاودان سود جسته است.

اهمیت پژوهش حاضر از آن روست که با تکیه بر دستاوردهای پژوهشی جدید، به بررسی ابعاد بلاغی مثنوی می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه عناصر ادبی در خدمت اهداف عرفانی مولوی قرار گرفته‌اند. در این راستا، سوال اصلی پژوهش این است که مهم‌ترین سازوکارهای بلاغی و ادبی در شکل‌دهی به ساختار منسجم و تأثیرگذار مثنوی کدامند و این عناصر چگونه به انتقال مفاهیم عرفانی کمک می‌کنند؟

برای پاسخ به این سوال، پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر منابع معتبر به بررسی موضوع پرداخته است. ضرورت پژوهش نیز در این نکته نهفته که علی‌رغم پژوهش‌های فراوان درباره مثنوی، بررسی نظام‌مند و جامع از کارکردهای بلاغی این اثر با رویکردی نوین، همچنان احساس می‌شود. از سوی دیگر، برخی از پژوهشگران غربی چون ادوارد براون، آنه‌ماری شیمل و عبدالحکیم خلیفه، مثنوی را فاقد ساختار منسجم دانسته‌اند و این در حالی است که پژوهش‌های جدید نشان می‌دهد این اثر از نظم پیچیده و هدفمند برخوردار است که با رویکردهای سنتی قابل درک نیست (صدوقی، ۱۳۸۹). بنابراین، بازخوانی ابعاد بلاغی مثنوی با روش‌های نوین، می‌تواند به درک صحیح‌تری از این اثر شگرف بینجامد.

۲. پیشینه پژوهش

مثنوی‌پژوهی همواره یکی از حوزه‌های پویای مطالعات ادبی و عرفانی بوده است. در سال‌های اخیر، پژوهش‌های متعددی با رویکردهای نوین به بررسی ابعاد مختلف این اثر پرداخته‌اند که در اینجا به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود.

یکی از محوری‌ترین مباحث در مثنوی‌پژوهی معاصر، مسئله ساختار و انسجام این اثر است. سیدسلیمان صفوی در کتاب «ساختار معنایی مثنوی مولوی» (۱۳۸۸) با طرح نظریه پاراللیسم و انعکاس متقابل، به اثبات ساختارمند بودن مثنوی پرداخته است. وی معتقد است مثنوی دارای ساختاری بدیع و پیوسته است و با ارائه شانزده دیاگرام برای ساختار دفتر اول، نشان داده است که این اثر از نظم هندسی و هدفمند پیروی می‌کند (صدوقی، ۱۳۸۹). این نظریه که در محافل علمی غرب نیز مورد استقبال قرار گرفته، رویکردی نوین به ساختار مثنوی ارائه می‌دهد و برخلاف دیدگاه سنتی که مثنوی را فاقد هرگونه ساختار می‌دانست، بر انسجام درونی آن تأکید می‌ورزد.

رضایی (۱۴۰۲) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی و تحلیل مؤلفه‌های انسجام بلاغی در مثنوی مولوی» به این نتیجه رسیده است که انسجام بلاغی در مثنوی حاصل تعامل عناصر گوناگونی چون نقش‌های مختلف زبانی، ساختار نحوی، گفت‌وگوها، بافت متنی و موقعیتی، لحن و حالت، و نیز درون‌گذاری است. به عقیده وی، گرچه مثنوی در دسته متون تعلیمی قرار می‌گیرد و به نظر می‌رسد از آرایه‌های بلاغی پیچیده خالی است، اما درواقع نوعی انسجام منحصر به فرد در ساختار بلاغی آن وجود دارد که آن را از سایر متون تعلیمی متمایز می‌سازد (رضایی، ۱۴۰۲).

این پژوهش نشان می‌دهد که اگر بلاغت را در مفهوم گسترده‌تر آن، شامل همه عناصر زبانی و غیرزبانی که پیامی را منتقل می‌کنند، در نظر بگیریم، مثنوی از غنی‌ترین و منسجم‌ترین ساختارهای بلاغی برخوردار است.

میرباقری‌فرد و همکاران (۱۳۹۹) در مقاله‌ای به تحلیل تشبیهات طنزآمیز در مثنوی پرداخته‌اند. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که یکی از گونه‌های تشبیه در مثنوی، تشبیهاتی با مضامین طنزآمیز است که مولوی برای انتقال مفاهیم ویژه از آنها استفاده کرده است. این پژوهش نشان می‌دهد که سنت به کارگیری طنز در اشعار عرفانی از سنایی آغاز می‌شود و مولوی نیز با الهام از او و نیز با ابتکارات خود، گونه‌های جدیدی از طنز را در مثنوی آفریده است (میرباقری‌فرد و همکاران، ۱۳۹۹). پژوهشگران این مقاله تأکید دارند که دشواری محتوای عرفانی مثنوی و نیاز به جذب مخاطب، از علل اصلی روی آوردن مولوی به طنز بوده است.

انصاری و همکاران (۱۴۰۱) به بررسی نقش اشارات عرفانی در تمثیل‌های روایی دفترهای چهارم، پنجم و ششم مثنوی پرداخته‌اند. این پژوهش نشان می‌دهد که مولوی با استفاده از اشارات عرفانی در دو سطح روساخت و ژرف‌ساخت تمثیل‌ها، به وحدت‌آفرینی در مثنوی دست یافته است. همچنین این تحقیق چهار گونه پردازش مطالب عرفانی را در تمثیل‌های روایی مثنوی شناسایی کرده است: اشارتی، درون‌مایه‌ای، مثالی و داستان درونه‌ای (انصاری و همکاران، ۱۴۰۱). این طبقه‌بندی نشان می‌دهد که مولوی برای انتقال مفاهیم عرفانی، از شیوه‌های متنوعی بهره می‌گیرد که هر یک متناسب با سطح فهم مخاطب و بافت روایی داستان انتخاب شده‌اند.

منتظمی بسطام (۱۳۹۵) در پژوهشی با عنوان «بررسی طنز، هجو و هزل در مثنوی معنوی» نشان داده است که مولوی در مثنوی از طنز برای انتقاد از اجتماع و از هزل در دو زمینه تعلیمی و شوخطبعی بهره گرفته است. بر اساس این پژوهش، نیش طنز و لطف هزل، مولانا را در بیان حقایق در زمینه‌های عرفانی، اجتماعی و روشنفکری یاری رسانده است. مولوی که از فهم و درک انسان‌های اطراف خود آگاه بوده، کلام خود را با جد و هزل می‌آمیزد و بین سطح نازل درک و فهم طبقات عامه با اوج ادراک خواص اهل معرفت، نوعی تعادل برقرار می‌کند (منتظمی بسطام، ۱۳۹۵).

فخرالانظام (۱۳۹۴) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «تحلیل بلاغی و عرفانی موتیف چاه در مثنوی مولانا» به بررسی یکی از موتیف‌های پرتکرار در مثنوی پرداخته است. این پژوهش نشان می‌دهد که موتیف چاه در مثنوی، کارکردهای بلاغی و عرفانی متعددی دارد و مولوی از این تصویر برای بیان مفاهیمی چون هبوط، رستگاری و سیروسلوک عرفانی بهره گرفته است (فخرالانظام، ۱۳۹۴). این پژوهش از این جهت حائز اهمیت است که نشان می‌دهد چگونه یک عنصر بلاغی ساده، در بافت عرفانی مثنوی، به نمادی چندلایه و سرشار از معنا تبدیل می‌شود.

مطالعه منابع نشان می‌دهد که در سال‌های اخیر، پژوهش‌های متنوعی در حوزه بلاغت مثنوی انجام شده است که هر یک از زاویه‌ای به این اثر پرداخته‌اند؛ با این حال، فقدان پژوهشی جامع که تمامی ابعاد بلاغی مثنوی را با رویکردی نظام‌مند و با تکیه بر منابع روزآمد بررسی کند، همچنان احساس می‌شود. پژوهش حاضر، تلاشی برای پر کردن این خلأ است.

۳. روش پژوهش

پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و با رویکردی میان‌رشته‌ای انجام شده است. در این روش، ابتدا پدیده مورد پژوهش (ساختارهای بلاغی و ادبی مثنوی) توصیف شده و سپس با تحلیل منطقی و استدلالی، کارکردهای آن تبیین گردیده است. جامعه آماری پژوهش، شش دفتر مثنوی معنوی است و نمونه‌های انتخابی، ابیات و داستان‌هایی هستند که به نوعی بارزترین مصادیق عناصر بلاغی مورد نظر را نشان می‌دهند.

ابزار گردآوری داده‌ها، روش کتابخانه‌ای و مراجعه به منابع معتبر (شامل مقالات علمی-پژوهشی، کتب تخصصی و پایگاه‌های داده معتبر) بوده است. تحلیل داده‌ها به دو صورت کیفی و محتوایی انجام شده و تلاش گردیده است تا با استناد به شواهد متنی و آرای پژوهشگران، به تحلیل نظام‌مند ساختارهای بلاغی مثنوی پرداخته شود. در این پژوهش، از رویکرد تفسیر کل‌نگر (سینوپتیکال) بهره گرفته شده است؛ بدین معنا که ابیات و داستان‌ها در ارتباط با یکدیگر مورد توجه قرار گرفته‌اند تا ساختار کلی و مفاهیم پنهان متن کشف شود. این روش که صفوی (۱۳۸۸) بر آن تأکید دارد، برخلاف روش تفسیر بیت‌به‌بیت سنتی، به دریافت معنای کل متن کمک می‌کند (صدوقی، ۱۳۸۹).

۴. تحلیل و بحث

۴-۱. انسجام بلاغی و ساختار منسجم مثنوی

یکی از مهم‌ترین یافته‌های پژوهش‌های اخیر درباره مثنوی، شناسایی مؤلفه‌های انسجام بلاغی در این اثر است. برخلاف تصور رایج که مثنوی را اثری فاقد ساختار بلاغی منسجم می‌داند، پژوهش‌ها نشان می‌دهد که این اثر از نوعی انسجام خاص برخوردار است که حاصل تعامل عناصر گوناگون است.

رضایی (۱۴۰۲) در این زمینه معتقد است که انسجام بلاغی در مثنوی از مؤلفه‌های متعددی تشکیل شده است که عبارت‌اند از:

تعامل نقش‌های مختلف زبان در یک متن واحد: مثنوی به‌طور هم‌زمان از نقش‌های ارجاعی، عاطفی، ترغیبی و فرازبانی بهره می‌گیرد. در بخش‌های روایی، نقش ارجاعی غالب است، در بخش‌های عرفانی و تغزلی، نقش عاطفی پررنگ می‌شود، در موعظه‌ها و پندها، نقش ترغیبی ظاهر می‌شود و در بخش‌هایی که مولوی به نقد زبان و بیان‌های خود یا دیگران

می‌پردازد، نقش فرازبانی به کار می‌رود (رضایی، ۱۴۰۲). این چندگانگی نقشی، نه تنها به انسجام متن نمی‌انجامد، بلکه با ایجاد تنوع و پویایی، جذابیت مثنوی را دوچندان می‌کند.

ساختار نحوی و جمله‌بندی: مولوی با استفاده از ساختارهای نحوی متنوع، به انسجام متن کمک می‌کند. جابه‌جایی ارکان جمله، استفاده از تقدیم و تأخیر، و کاربرد جمله‌های شرطی، پرسشی و عاطفی، همگی در ایجاد ریتم و انسجام بلاغی مؤثرند. پژوهش‌ها نشان داده است که مثنوی علی‌رغم درهم‌شکستن هنجارهای زبانی، از انسجام نحوی برخوردار است و این انحرافات، همگی در خدمت القای معانی عرفانی و ایجاد تأثیر هنری به کار گرفته شده‌اند.

گفت‌وگو و نوبت‌گیری: بسیاری از داستان‌های مثنوی از طریق گفت‌وگوی شخصیت‌ها پیش می‌رود. این گفت‌وگوها که گاه میان انسان و خدا، انسان و حیوان، یا انسان با خود اوست، به پویایی و انسجام متن می‌افزاید. گفت‌وگو در مثنوی تنها یک ابزار روایی نیست، بلکه بستری برای انتقال مفاهیم عرفانی و اخلاقی است و مولوی از زبان شخصیت‌های مختلف، دیدگاه‌های گوناگون را به نمایش می‌گذارد.

توجه به بافت متنی و موقعیتی: مولوی همواره به بافت و موقعیت سخن توجه دارد. این توجه به بافت، به انسجام معنایی و بلاغی مثنوی کمک شایانی کرده است. مخاطب‌شناسی مولوی و آگاهی او از سطح فهم طبقات مختلف جامعه، سبب شده است که او لحن و بیان خود را متناسب با موقعیت تغییر دهد.

لحن و حالت: تغییر لحن در بخش‌های مختلف مثنوی، یکی از عوامل مهم انسجام بلاغی است. لحن گاه تعلیمی و پندآموز است، گاه عاطفی و تغزلی، گاه طنزآمیز و گاه انتقادی. این تغییرات لحن که متناسب با محتوا و بافت هر بخش صورت می‌گیرد، به غنای بلاغی اثر می‌افزاید.

سیدسلمان صفوی (۱۳۸۸) با رویکردی ساختارگرایانه، نشان داده است که مثنوی از ساختاری کلان برخوردار است و برخلاف نظر کسانی چون شیمل و خلیفه که آن را فاقد نظم می‌دانستند، این اثر دارای نقشه‌ای دقیق و هدفمند است. بر اساس تحقیق صفوی، دفتر اول مثنوی دارای دوازده گفتمان است که سیر تحول نفس از نفس اماره به نفس مطمئنه را روایت می‌کنند (صدوقی، ۱۳۸۹). این رویکرد که با ارائه دیاگرام‌های متعدد همراه است، نشان می‌دهد که مثنوی، علی‌رغم ظاهر پراکنده‌اش، از وحدت موضوعی و ساختاری برخوردار است. توفیق سبحانی نیز در نقد کتاب صفوی، این دیدگاه را تأیید کرده و معتقد است که دیاگرام‌های ارائه‌شده، مانند دانه‌های برف دارای اشکال هندسی هستند و نشان می‌دهند که نظم موجود در مثنوی اتفاقی نیست (صدوقی، ۱۳۸۹).

۴-۲. تمثیل و زبان همدلانه

تمثیل، مهم‌ترین ابزار بلاغی مولوی در مثنوی است. عارفان به سبب بیان‌ناپذیری تجربه‌های شهودی، ناگزیر از بهره‌گیری از تمثیل و زبان نمادین بوده‌اند (میرباقری‌فرد و همکاران، ۱۳۹۹). مولوی در مثنوی از تمثیل نه تنها برای تبیین مفاهیم عرفانی، بلکه برای ایجاد ارتباط عاطفی با مخاطب و انتقال حس همدلی بهره می‌گیرد. تمثیل‌های مثنوی غالباً به صورت

داستان‌های کوتاه و بلند روایت می‌شوند و هر یک، دربردارنده پیامی اخلاقی یا عرفانی هستند. آنچه تمثیل‌های مولوی را از دیگر متون تعلیمی متمایز می‌سازد، غنای روایی، شخصیت‌پردازی دقیق و زبان طنزآمیز آنهاست.

پژوهش‌ها نشان داده است که مولوی با بهره‌گیری از تمثیل، گام‌های متعددی را برای تبدیل زبان تمثیلی به زبان همدلی و عرفانی برمی‌دارد. این فرایند که می‌توان آن را «سیر تکامل زبان عرفانی» نامید، از استدلال و تخیل عقلی آغاز می‌شود، سپس به شکل‌دهی و معناگرایی می‌انجامد و سرانجام با زیباآفرینی، اقناع، تطهیر و همدلی، به هم‌زبانی و هم‌سرایي می‌رسد. در این فرایند، تمثیل به عنوان پلی عمل می‌کند که مخاطب را از دنیای محسوسات به عالم معنا و از زبان ظاهری به زبان باطنی و همدلانه هدایت می‌کند. مولوی خود به این زبان همدلانه اشاره کرده و آن را «زبان عالم انبساط» و «زبان اخلاص» خوانده است؛ زبانی که فراتر از قراردادهای زبانی است و از عمق جان برمی‌خیزد.

۳-۴. تشبیه و کارکردهای آن در مثنوی

تشبیه، یکی از پربرسام‌ترین و متنوع‌ترین آرایه‌های بلاغی در مثنوی است. پژوهش‌ها نشان داده است که تشبیه در مثنوی نه تنها آرایه‌ای تزئینی، بلکه عنصری ساختاری و اساسی در شکل‌دهی به داستان‌ها و تمثیل‌هاست. میرباقری‌فرد و همکاران (۱۳۹۹) در پژوهشی به بررسی تشبیهات طنزآمیز در مثنوی پرداخته‌اند. به اعتقاد آنان، گونه‌ای از تشبیه در مثنوی دیده می‌شود که دارای مضمون طنز است و مولوی از آن برای انتقال مفاهیم ویژه استفاده کرده است. این نوع تشبیه که «تشبیه طنزآمیز» نام گرفته، پیش‌تر در اشعار سنایی نیز دیده می‌شود، اما مولوی با ابتکارات خود، گونه‌های جدیدی از آن را آفریده است.

کارکردهای تشبیهات طنزآمیز در مثنوی عبارت است از: نقد اجتماعی، نقد صاحبان قدرت و ثروت، نقد مدعیان دروغین دین و تصوف، و ایجاد بُعدی تازه در بیان مفاهیم عرفانی. به عنوان نمونه، تشبیه انسان‌های حریص به حیوانات درنده، یا تشبیه مدعیان دروغین به الاغ‌هایی که بار کتاب بر دوش می‌کشند، از مصادیق این نوع تشبیه است. میرباقری‌فرد و همکاران (۱۳۹۹) بر این باورند که سنت استفاده از طنز در منظومه‌های عرفانی با سنایی آغاز می‌شود و مولوی با الهام از او و با خلاقیت‌های خود، جایگاهی ویژه به طنز در مثنوی بخشیده است. بر اساس این پژوهش، مولوی در مثنوی از داستان‌های طنزآمیزی همچون «شیر و گرگ و روباه»، «مرد کر و عیادت همسایه رنجور» و «خادم و تیمار خر صوفی» بهره برده است. علت روی آوردن مولوی به طنز را می‌توان در دشواری محتوای عرفانی مثنوی و نیاز به جذاب‌سازی آن برای مخاطبان عام و خاص جست‌وجو کرد.

منتظمی بسطام (۱۳۹۵) نیز به کارکردهای طنز در مثنوی پرداخته و نشان داده است که مولوی از طنز برای انتقاد از اوضاع اجتماعی و مبارزه با کج‌روی‌های اخلاقی استفاده کرده است. او با طرز استادانه‌ای، حکایت‌های طنزآمیز را با ذوق سرشار هنری خود به کار می‌بندد و با افزودن جنبه‌های تفریحی در جلب نظر هرچه بیشتر مخاطبانش می‌کوشد. شگردهایی چون وارونه‌گویی، آبرونی و انواع آن، از تکنیک‌های مورد استفاده مولوی در طنزپردازی است که موضوعات اخلاقی، اجتماعی و عرفانی را دربرمی‌گیرد. به باور منتظمی بسطام، بسامد استفاده از طنز در طرح این دسته از موضوعات به حدی است که جایگاه مولوی را به عنوان یکی از طنزپردازان بزرگ ادب فارسی تثبیت می‌کند.

۴-۴. اشارات عرفانی در تمثیل‌های روایی

انصاری و همکاران (۱۴۰۱) در پژوهشی با موضوع نقش اشارات عرفانی در تمثیل‌های روایی دفترهای چهارم، پنجم و ششم مثنوی، نشان داده‌اند که مولوی با ژرفنگری در تمثیل‌ها، به اشارات پیدا و پنهان عرفانی دست یافته است. این اشارات که در سطوح مختلف روایت‌ها منعکس شده‌اند، سرانجام به وحدت‌آفرینی و یگانگی در مثنوی می‌انجامد. این پژوهش، چهار گونه پردازش مطالب عرفانی را در تمثیل‌های روایی مثنوی شناسایی کرده است:

گونه اشارتی: در این نوع، مطالب عرفانی به صورت اشاره‌وار و غیرمستقیم در خلال داستان بیان می‌شود. مولوی با استفاده از این شیوه، مخاطب را به تأمل و کشف معانی پنهان دعوت می‌کند. این گونه از اشارات، بیشتر در داستان‌هایی دیده می‌شود که موضوعات ظریف عرفانی مطرح می‌شوند.

گونه درون‌مایه‌ای: مطالب عرفانی به عنوان درون‌مایه اصلی داستان مطرح می‌شوند. در این نوع، داستان خود بستری برای بیان یک مفهوم عرفانی است و همه عناصر روایی در خدمت آن مفهوم قرار می‌گیرند. به عنوان مثال، داستان «پادشاه و کنیزک» که درون‌مایه‌ای عرفانی درباره سبروشلوک و تزکیه نفس دارد.

گونه مثالی: داستان‌ها به عنوان مثال و نمونه‌ای برای تبیین مفاهیم عرفانی به کار می‌روند. در این شیوه، مولوی ابتدا یک مفهوم عرفانی را مطرح می‌کند و سپس با آوردن یک داستان تمثیلی، آن را به صورت عینی و ملموس به تصویر می‌کشد.

گونه داستان درونه‌ای: در این نوع، داستانی در دل داستان دیگر جای می‌گیرد و هر دو در خدمت بیان مفاهیم عرفانی‌اند. این تکنیک که از ظریف‌ترین شیوه‌های روایی مولوی است، به او امکان می‌دهد تا لایه‌های مختلف معنا را در قالب داستان‌های تو در تو به مخاطب منتقل کند.

انصاری و همکاران (۱۴۰۱) تأکید دارند که بررسی این گونه‌های چهارگانه، نشان‌دهنده ظرافت و دقت مولوی در انتخاب شیوه بیان متناسب با هر مفهوم عرفانی است. آشنایی با این شیوه‌های پردازش، گامی مهم در جهت شناخت ساختار و محتوای تمثیل‌های روایی مثنوی به شمار می‌رود. از سوی دیگر، پژوهشگران این حوزه معتقدند که تفکیک روساخت و ژرفساخت تمثیل‌ها و بررسی پیوند معنایی میان آن‌ها، می‌تواند به کشف لایه‌های پنهان معنایی مثنوی کمک کند.

۴-۵. کارکردهای اجتماعی و انتقادی بلاغت در مثنوی

پژوهش‌ها نشان داده است که عناصر بلاغی در مثنوی تنها برای بیان مفاهیم عرفانی به کار نرفته‌اند، بلکه مولوی از آنها برای نقد اجتماعی و اخلاقی نیز بهره برده است. اصغری و همکاران (۱۴۰۱) در پژوهشی جامعه‌شناختی، شکوائیه‌های

مثنوی را بررسی کرده و نشان داده‌اند که مولوی از طریق عناصر بلاغی چون تشبیه، استعاره و کنایه، به نقد گروه‌های مختلف اجتماعی پرداخته است. این پژوهش، شکوایه‌های مثنوی را در سه درون‌مایه کلان فرهنگی، سیاسی و مذهبی طبقه‌بندی کرده است:

شکوایه‌های فرهنگی: شامل شکایت از حاسدان، حیل‌گران و متکبران، مقلدان بی‌هنر، اهل شک، ناسپاسان، خرقه‌پوشان و ریاکاران. مولوی با استفاده از زبان طنز و تشبیهات نیش‌دار، این گروه‌ها را به سخره می‌گیرد و رفتارهای ناپسند آنان را به تصویر می‌کشد.

شکوایه‌های سیاسی: شامل شکایت از حاکمان ظالم، دولت‌های ستمگر، قدرت‌طلبان و طالبان ریاست. مولوی در این موارد، با بهره‌گیری از کنایه و استعاره، به نقد قدرت‌های زمانه خود می‌پردازد و از ستم و بی‌عدالتی شکوه می‌کند.

شکوایه‌های مذهبی: شامل شکایت از مدعیان دین‌دار و دروغین، شیفتگان دنیا، بی‌دینان و دین‌فروشان. مولوی که خود عارفی راستین است، از کسانی که دین را وسیله‌ای برای کسب قدرت و ثروت قرار داده‌اند، به شدت انتقاد می‌کند.

طبخ‌کار و همکاران (۱۴۰۱) نیز به بررسی مضامین اخلاق اجتماعی در مثنوی پرداخته و نشان داده‌اند که مولوی از عناصر بلاغی برای نقد رفتارهای نکوهیده افراد مختلف جامعه، از جمله صاحب‌منصبان و مردم عامه، استفاده کرده است. از دیدگاه این پژوهش‌گران، مولوی در این نقدها جانب اعتدال را رعایت کرده و افراط نکرده است. به باور آنان، نقدهای اجتماعی مولوی، ریشه در دغدغه‌های انسانی و عرفانی او دارد و او با زبان هنر و بلاغت، به دنبال اصلاح جامعه و هدایت انسان‌ها به سوی کمال است.

در این میان، پژوهش فخرالنظام (۱۳۹۴) درباره موتیف چاه در مثنوی نیز نشان می‌دهد که چگونه یک موتیف بلاغی می‌تواند بار اجتماعی و انتقادی نیز داشته باشد. چاه در مثنوی، نماد دنیای مادی و ظلمانی است که انسان‌های غافل در آن گرفتار می‌شوند و مولوی با بهره‌گیری از این تصویر، به نقد دنیاپرستی و غفلت انسان‌ها می‌پردازد.

۵. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر به بررسی ابعاد بلاغی و ادبی مثنوی مولوی با تکیه بر دستاوردهای پژوهشی معاصر پرداخت. یافته‌ها نشان داد که مثنوی نه تنها از حیث محتوای عرفانی، بلکه از نظر ساختارهای بلاغی نیز اثری شگرف و منحصر به فرد است. مهم‌ترین نتایج این پژوهش عبارت‌اند از:

نخست، انسجام بلاغی مثنوی حاصل تعامل عناصر متنوعی چون نقش‌های مختلف زبانی، ساختار نحوی، گفت‌وگوها و نوبت‌گیری، توجه به بافت متنی و موقعیتی، و تغییرات لحن و حالت است. این عناصر در کنار یکدیگر، ساختاری منسجم و تأثیرگذار را در مثنوی پدید آورده‌اند که آن را از سایر متون تعلیمی-عرفانی متمایز می‌سازد. برخلاف دیدگاه برخی

پژوهشگران غربی که مثنوی را فاقد ساختار می‌دانستند، پژوهش‌های جدید نشان می‌دهد که این اثر از نظم پیچیده و هدفمند برخوردار است و ساختار آن با رویکردهای کل‌نگر و سینوپتیکال قابل درک است (صدوقی، ۱۳۸۹؛ رضایی، ۱۴۰۲).

دوم، تمثیل مهم‌ترین و تأثیرگذارترین ابزار بلاغی مولوی در مثنوی است. مولوی با بهره‌گیری از تمثیل، گام‌های متعددی را برای تبدیل زبان تمثیلی به زبان همدلی و عرفانی برمی‌دارد و بدین‌وسیله مفاهیم عمیق عرفانی را برای مخاطبان با سطوح مختلف فهم، قابل درک می‌سازد. تمثیل‌های مولوی از غنای روایی و شخصیت‌پردازی دقیقی برخوردارند و در خدمت اهداف تعلیمی و عرفانی او قرار گرفته‌اند.

سوم، تشبیه به‌عنوان پربسامدترین آرایه بلاغی، در مثنوی کارکردهای متنوعی دارد: از تشبیهات طنزآمیز برای نقد اجتماعی تا تشبیهات تمثیلی برای تبیین مفاهیم عرفانی. تشبیه در مثنوی نه تنها آرایه‌ای تزئینی، بلکه عنصری ساختاری در شکل‌دهی به داستان‌ها و تمثیل‌هاست. مولوی با بهره‌گیری از تشبیه، مفاهیم انتزاعی عرفانی را به صورتی ملموس و عینی درآورده و به جذابیت و تأثیرگذاری کلام خود افزوده است.

چهارم، اشارات عرفانی در تمثیل‌های روایی مثنوی، در چهار گونه اشارتی، درون‌مایه‌ای، مثالی و داستان درونه‌ای پردازش شده‌اند و در دو سطح روساخت و ژرف‌ساخت، به ایجاد وحدت و انسجام معنایی در اثر انجامیده‌اند. این گونه‌شناسی نشان می‌دهد که مولوی با ظرافتی کم‌نظیر، شیوه بیان خود را متناسب با محتوا و مخاطب انتخاب کرده است.

پنجم، عناصر بلاغی در مثنوی تنها کارکردی عرفانی ندارند، بلکه مولوی از آنها برای نقد اجتماعی، اخلاقی و سیاسی نیز بهره برده است. شکوائیه‌های فرهنگی، سیاسی و مذهبی مثنوی، نمونه‌های بارزی از این کاربرد هستند و نشان می‌دهند که مولوی به‌عنوان یک عارف اصلاح‌گر، از زبان هنر برای نقد نابه‌سامانی‌های زمانه خود استفاده کرده است.

در مجموع، می‌توان گفت که مثنوی مولوی، اثری است که در آن بلاغت و عرفان در هم آمیخته‌اند و مولوی با بهره‌گیری هوشمندانه از تمامی ظرفیت‌های زبان فارسی، اثری خلق کرده است که هم از نظر ادبی و هم از نظر عرفانی، در اوج کمال قرار دارد. پژوهش‌های آینده می‌توانند با رویکردهای میان‌رشته‌ای و با بهره‌گیری از روش‌های نوین تحلیل متن، ابعاد ناشناخته‌تری از بلاغت این اثر شگرف را روشن سازند. همچنین، مقایسه ساختار بلاغی مثنوی با سایر متون عرفانی، می‌تواند به درک بهتر جایگاه مولوی در تاریخ ادب عرفانی فارسی کمک کند.

منابع

- انصاری، الهه، محوزی، مرتضی و هاشمی اصفهان، سید مهدی. (۱۴۰۱). نقش اشارات عرفانی در مثنوی معنوی (براساس تمثیل‌های روایی دفترهای چهارم، پنجم و ششم). فصلنامه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن.
- رضایی، علی. (۱۴۰۲). بررسی و تحلیل مؤلفه‌های انسجام بلاغی در مثنوی مولوی. پژوهش‌های ادب عرفانی.
- صدوقی، صدرا. (۱۳۸۹). مثنوی از پیش اندیشیده است (گزارشی از نشست نقد کتاب ساختار معنایی مثنوی مولوی). آکادمی مطالعات ایرانی لندن.
- صفوی، سید سلمان. (۱۳۸۸). ساختار معنایی مثنوی مولوی. ترجمه مهوش‌السادات علوی. تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
- طبخ‌کار، کیومرث، کیاده، حمیدرضا، ایزدیار، محسن و حکمت، شاهرخ. (۱۴۰۱). بررسی مضامین اخلاق اجتماعی در اشعار مثنوی معنوی مولوی. نشریه علمی پژوهشی اخلاق زیستی.
- فخرالنظام، خدیجه. (۱۳۹۴). تحلیل بلاغی و عرفانی موتیف چاه در مثنوی مولانا [پایان‌نامه کارشناسی ارشد]. دانشگاه بیرجند.
- میرباقری‌فرد، سید علی‌اصغر، مصطفوی‌روزاتی، سید محمدجلیل و روزاتیان، سیده مریم. (۱۳۹۹). تحلیل کاربردهای تشبیه طنز در مثنوی معنوی. متن‌پژوهی ادبی، ۲۴(۸۵)، ۳۴۰-۳۱۵.
- منتظمی بسطام، سعید. (۱۳۹۵). بررسی طنز، هجو و هزل در مثنوی معنوی [پایان‌نامه کارشناسی ارشد]. دانشگاه تبریز.
- نیک‌منش، میترا و نوری، علیرضا. (۱۴۰۲). تحلیل بلاغی رمز و نمادگرایی مولانا در مثنوی معنوی. زیبایی‌شناسی ادبی، ۱۴(۴۳)، ۷۹-۱۰۰.